

کاغذ سفید برای همه آدم‌ها به یک اندازه سفید است

سیدنوید سیدعلی اکبر



عنوان کتاب: زیر گذر
نویسنده: ع. ص. خیاط
ناشر: انتشارات ناهید
نوبت چاپ: اول، ۱۳۸۷
شمارگان: ۲۲۰۰ نسخه
تعداد صفحات: ۲۱۶ صفحه
بها: ۲۵۰۰ تومان

«تلاش بر این است تا اتاق خلوت ذهن که در رؤیا و خیالبافی، برای فرار از واقعیت دوباره نمود پیدا می‌کند و در اعماق جامعه کارکردی مضاعف دارد، به "اتاق امن ذهنی" بدل شود؛ هدف هم چیزی نیست جز کشف خود و جهان پیرامون.»

(از پیش‌گفتار کتاب زیرگذر)

قسمتی از نوشته ع. ص. خیاط را خواندیم که از پیش‌گفتار کتاب زیرگذر برداشته‌ام. این کتاب مجموعه‌ای از دست‌نوشته‌های کودکان و نوجوانان محروم از کلاس درس، برافروخته از توهین و تنبیه، خسته از کار، گرفتار جور زمانه است؛ کودکانی که معمولاً آن‌ها را زیر عنوان کلی «کودکان کار» طبقه‌بندی می‌کنند. این کتاب حاصل تلاشی است ارزشمند و کم‌نظیر، برای کشف جهان ذهنی کودک ایرانی؛ فواره‌ای است از تخیل داستانی از اعماق جامعه، بر پوسته ترک‌خورده ادبیات کودکش. روزنه‌ای از نور که هر نویسنده کودکی می‌تواند در پرتو آن بنویسد. هیچ تردیدی نیست که این کتاب، در من - به عنوان یک نویسنده کودک - شکلی از شیفتگی تولید کرده. اما سؤال‌هایی هم هست:

سؤال‌هایی نه از آقای ع. ص. خیاط که از کل جریان مستقل فرهنگ روشنفکری کودک (اگر چیزی به این عنوان وجود داشته باشد).

آیا «اتاق امن ذهنی»، به عنوان رؤیایی دل‌چسب، فقط و فقط نیاز کودک محروم، گرسنه آسیب‌دیده و خسته از کار است؟ آیا ترس‌ها رنج‌ها و دردها در لایه‌های ذهنی کودکان سوسول (!) و تبتیش (!) تولید نمی‌شود؟ آیا نوشتن، هنر و ادبیات امری بشری است یا امری طبقاتی؟ آیا کودکان سیر که در آغوش گرم مادرشان می‌خوابند، نیازی به فرهنگ و توجه نویسندگان مستقل ندارند؟ آیا استعدادهای ادبی و هنری، دریافت‌های زیست مرفه، کشف می‌شوند و به شکوفایی می‌رسند؟ اگر نویسنده‌ای دست‌نوشته‌های کودکان معمولی برخاسته از طبقه متوسط و یا مرفه را پیش ناشر برود، حاضر به چاپ آن‌ها می‌شود؟ آیا دغدغه اصلی انتشار و چاپ ادبیاتی که خود کودک می‌نویسد، دغدغه‌ای ادبی است یا اهداف دیگری نظیر نشان دادن فقر، ناامنی اجتماعی و توجه به طبقه محروم دنبال می‌شود؟ یعنی فرهنگ و توجه به آن یک دغدغه اجتماعی - سیاسی است یا تپشی فردی و ادبی و هنری؟ و یا هر دو در آمیزشی هماهنگ به بار می‌نشینند؟ صحبت این‌جاست که متن اصلی جامعه به نظر بعضی از لحاظ فرهنگ فقیر است و حتی این فقر در تولیدکنندگان فرهنگ و نویسندگان ادبیات کودک در این مورد خاص هم وجود دارد. پس همه کودکان به فرهنگ و اتاق امن ذهنی نیاز دارند. دوباره تاکید می‌کنم این سؤال‌ها از کل جریان مستقل فرهنگ روشنفکری پرسیده شده و هیچ تردید نیست که آقای ع. ص خیاط، بخش مهمی از کودکان ایرانی را پوشش داده است. ذهنیت پُر تنش و حساس و خلاق کودکان اعماق، در این کتاب آشکار می‌شود و ما در رؤیاهای و کابوس‌های‌شان سهیم می‌شویم. دست‌نوشته‌های گردآوری شده در کتاب «زیرگذر»، نه تنها برای خود کودکان نویسنده که برای کل جریان ادبیات کودک ما حیاتی است و می‌تواند در شناخت کودک ایرانی، ما را یاری کند.

سال‌ها پیش کودکی را می‌شناختم که با من دوست بود. نه گرسنه بود، نه پدرش معتاد بود و نه مادرش او را کتک می‌زد. هیچ‌کدام از مشکل‌های آشنایی را که دایم درباره‌شان حرف می‌زنیم، نداشت، اما یک روز صبح جیغ کشید و از خواب پرید. وقتی از او خواستم خوابش را برایم نقاشی کند، هیولایی کشید که از چشم درست شده بود. موجودی از چشم‌ها که شبیه توده‌ای لخت و بی‌حرکت به تو زل می‌زد. تصویر هولناکی بود. آن قدرها از شکل‌گیری کابوس‌ها و دلیل حضورشان نمی‌دانیم، اما می‌توانیم اعلام کنیم کابوس و هراس، همانند رؤیاهای لذت‌بخش در همه انسان‌ها و در هر وضعیت زیستی حضور دارند. پس همگی ما به اتاق‌های امن ذهنی نیازمندیم؛ حتی اگر در قصر باشیم همگی ما به امنیت کاغذ سفید، امنیت نوشتن و امنیت تنها بودن با خود نیاز داریم. حتی اگر فال حافظ بفرشویم؛ چرا که فرهنگ امری بشری است و نه امری طبقاتی و کاغذ سفید، تو و من نمی‌شناسد و برای ما، برای همه ما به یک اندازه سفید است.

کتاب‌های علوم انسانی و مطالعات
مجموع علوم انسانی

**«زیرگذر»
عنوانی
است که همه
دست‌نوشته‌های
مجموعه را
به نوعی به هم
پیوند می‌دهد.
باید ببینیم این
کلمه به عنوان
یک مکان؛ دارای چه
ویژگی‌هایی است.
«زیرگذر» مکانی
است مربوط به
بافت‌های قدیمی
شهری؛ مکانی
تاریک که در
گذشته‌ای دور به
عنوان سایه‌بان،
جایی امن برای
استراحت و
جلوگیری از تهدید
تیز و گرم نور
خورشید به کار
گرفته می‌شد.**

«زیرگذر» عنوانی است که همه دست‌نوشته‌های مجموعه را به نوعی به هم پیوند می‌دهد. باید ببینیم این کلمه به عنوان یک مکان؛ دارای چه ویژگی‌هایی است. «زیرگذر» مکانی است مربوط به بافت‌های قدیمی شهری؛ مکانی تاریک که در گذشته‌ای دور به عنوان سایه‌بان، جایی امن برای استراحت و جلوگیری از تهدید تیز و گرم نور خورشید به کار گرفته می‌شد. هنوز هم در قسمت‌هایی از بافت قدیمی جنوب تهران و دیگر شهرهای قدیمی، می‌توانیم آن‌ها را مشاهده کنیم. البته در سازه‌های جدید هم زیرگذر تولید می‌شود؛ مانند زیر ریل‌های قطار و زیرپل‌ها، اما دیگر کارکرد امن پیشین را ندارد. امروزه زیرگذرها جاهایی تاریک و مخوف‌اند؛ جایی برای پنهان شدن معتادان و اوباش. جایی که نور روشن آفتاب به آن راهی ندارد. مکانی امن برای تهدید کودکان و آزارساندن به آن‌ها و... این کلمه، امروز با این بافته به سراغ ما می‌آید. هر کلمه شبکه‌ای از واژگان و اتفاق‌ها را به همراه خود می‌آورد. هر کلمه تاریخی دارد و واقعیتی آن را احاطه کرده است و هیچ‌گاه از آن جدا نمی‌شود.

«زیرگذر قطارها بچه‌ها که می‌خواهند بروند برای پدر و مادرشان دارو بگیرند، بعضی دزدها اون‌جا هستند. پناهگاه واسه خودشون درست می‌کنند تا پلیس‌ها نبینندشان. باید پلیس بذارند تا جلوی دزدها را بگیرند که بچه‌های کوچک را نتوانند دزدی کنند... دخترا رو دزدی می‌کنند تا سالم بفروشند و درب و داغون بکنندش. پسرها را بعضی‌هاشون تو زیرگذر پول‌هاشون درمیاریند و فرار می‌کنند. می‌خواد از زیرگذر بره مدرسه یکی می‌گیره خفه‌اش می‌کند، ولی هیچ‌کس اون‌جا نیست.»

(میلاد ۱۳ ساله، از متن کتاب «زیرگذر»، صفحه ۱۸)

کتاب‌های دیگر این مجموعه هم که آقای خیاط گردآوری کرده، عنوان‌هایی از همین جنس دارند؛ برج غار، غار تار، ترس غار. این کلمات کلیدی کارکردهایی مشابه در یک جهت فکری مشخص دارند. با این عنوان، بیشتر خواسته شده است ترس‌ها، اضطراب‌ها و درگیری‌های ذهنی و عینی این کودکان برون ریخته و نشان داده شود. برای مثال واژه ابر صورتی و یا سیب طلایی، سنجاب بازیگوش و کلماتی از این جنس نمی‌توانست دنباله‌ای از ترس و اضطراب را به همراه آورد؛ دنباله‌ای واقعی از جنس زیست‌خشن کودکان.

چیزی که در تمام دست‌نوشته‌ها حضور همیشگی و شگفت‌انگیزش را تکرار می‌کند، نه حذف واقعیت و فرار از آن به رؤیاهای که درست برعکس، اندام ترسناک، کج و کوله و برنده همین واقعیت موجود است.

«یه مرده بود چشاشون اون‌ور زیرگذر هفتم می‌داشت و می‌اومد توی کوچه‌گدایی می‌کرد. یه روز داداشم گفت به اون پول ندین اون چشم داره. خودم دیدم چشماشو تو جیبش قايم کرده. هر چی جیباشو گشتن، چیزی پیدا نکردن. اون که رفت، صبحش از پاسگاه آمدن که داداشم دیشب رفته زیرگذر چشم‌دزدی کرده. فرداش بردنش زندون. بابام پول داد آزادش کرد. از زندون که اومد، کور شد. دیگه چشم نداشت. شبام عینک آفتابی می‌داشت تا هیچ‌کس ندونه او کوره.»

(سلسله ۸ ساله، از متن کتاب «زیرگذر»، صفحه ۶۵)

پیوند نوشته‌ها نه فقط با کلمه زیرگذر که به دلیل هم‌سویی شگفت‌شان در میل به پرداخت واقعیت، انعکاس می‌یابد. این کودکان - آن‌طور که در متن‌هایشان نشان داده می‌شود - نه در جست‌وجوی آرزویی دور و رؤیایی و نه در توهمی فانتزی از جهان پیرامون غرق می‌شوند. میل آن‌ها به ترسیم واقعیت خودشان است و آرزویی هم اگر هست، کوچک و واقعی خودش را نمایان می‌سازد.

«در آرزوی داشتن گلسر آبی اکیلی و یک جوراب سفید ساق‌بلند بودم.»

(سلسله ۱۵ ساله، زیرگذر، صفحه ۱۳۱)

حتی اگر در موارد انگشت‌شمار، میلی به فرو رفتن در فانتزی هم باشد، سایه هولناک واقعیت، خودش را بر هیجان فانتزی می‌اندازد و آن را می‌بلعد. حتی رؤیاهای هول‌انگیز می‌شوند و گرگی هم اگر هست، دردش تشنگی است و مشکلی نزدیک به واقعیت انسانی دارد.

«در زیرگذر گرگی تشنه بود. در زیرگذر گرگی بدجنس بود. پسر کوچک زیرگذر یکم رفت.

گرگی که بدجنس بود، او را ترساند. گفت: "اگه شیر آب به من نشون ندی، می‌خورمت.»

(دیبا ۱۲ ساله، زیرگذر، صفحه ۳۵)

حذف جهان فانتزی و رؤیاهای آن‌جا پیش می‌رود که حیوان‌ها هم حذف می‌شوند. صحبت از کرگدن‌های بستنی دار و تمساحی که زیربغلش می‌خارید، نیست. حیوانی هم اگر هست، شدیداً به سمت واقعیت متمایل است. کفترها،

سره‌قناری‌ها، موش‌ها و سگ‌ها حیوانات دست‌نوشته‌ها را تشکیل می‌دهند؛ حیواناتی که دائم، نگاه کودک ایرانی با آن‌ها گره خورده است. حیوان‌ها میل چندانی به سخن گفتن ندارند و در هیأت انسانی ظاهر نمی‌شوند؛ شبیه واقعیت‌شان عمل می‌کنند. تهدیدها و ترس‌ها، نه تنها در زیست اجتماع انسانی و روابط بین انسان‌ها وجود دارد، که حیوان‌ها هم تهدیدکننده و آزاردهنده هستند. همه چیز دست در دست یکدیگر می‌دهند تا هیأتی هولناک از واقعیت موجود بسازند و کودکانگی و بازیگوشی رؤیای لذت‌بخش را بلعند.

«یک سگه واسه صاحبش دزدی می‌کرد. یک روز عروسک منو دزدید. رفت زیرگذر یکم. زیاد ترسیدم. چون عروسکم خیلی دوست داشتم. دنبالش رفتم دیدم صاحب سگه داره با عروسکم بازی می‌کنه. پیر بود. کثیف بود. گفتم دختر داره، واسه دخترش می‌خواد. گفتم اشکالی نداره. ببر واسه دخترت، ولی بگو سگت منو ترسونه.»

(سونیا ۷ ساله، زیرگذر، صفحه ۲۸)

حذف صورت مقدس کودکان کار و شکستن کلیشه‌ای که از این کودک در ادبیات و هنر تولید شده، یکی دیگر از مهم‌ترین دستاوردهای این کتاب، برای کل جریان کودک‌نویسی در این‌جاست. تصویر کلیشه‌ای کودک خیابانی، کودکی بود مظلوم و فقیر که آزارش به مورچه هم نمی‌رسید و همیشه مفعول اجتماع خود، خانواده خود و وضعیت پیرامونش بود. نویسندگانی که در این حوزه نوشته‌اند، همیشه حسی نوستالژیک را به واقعیت این کودک وارد کرده و چهره‌ای انحرافی و غیر واقعی از او ساخته‌اند که متأسفانه با فراگیر شدنش، حتی خود این کودکان را هم تحت تأثیر قرار داده است. جریان فرهنگ‌سازی و حالت نوستالژیک نسبت به یک پدیده، حتی از ادبیات جدا شده و به واقعیت موجود هم وارد شده است. بارها دیده‌ایم. کودکانی را که برای پول درآوردن، کنار خیابان‌ها مشق می‌نویسند و یا با لباس مدرسه فال می‌فروشند. یعنی چهره فراگیر ادبی، به زیست اجتماعی نفوذ کرده و این کودکان و کسانی که آن‌ها را تربیت می‌کنند، از این حس نوستالژیک و از این تصویر ادبی، برای سودجویی استفاده می‌کند.

در این وضعیت، دیگر نمی‌توان دروغ را از راست و خیال را از واقعیت تشخیص داد. اما در کتاب «زیرگذر»، با شیطنت‌های واقعی زیست کودکان خیابانی آشنا می‌شویم. متنی که خود این کودکان می‌نویسند، ما را بیشتر با زندگی‌شان آشنا می‌کند و چهره غم‌انگیز و معصوم و مظلوم همیشگی‌شان را از بین می‌برد و صورت‌های گوناگون و متفاوتی از آن‌ها را به ما نشان می‌دهد. دیگر یک کلیشه همسان و تکرار شده نیست. هر کدام از آن‌ها فردیت ویژه و

پیوند نوشته‌ها

نه فقط با کلمه

زیرگذر که به

دلیل هم‌سویی

شگفت‌شان در

میل به پرداخت

واقعیت،

انعکاس می‌یابد.

این کودکان -

آن‌طور که در

متن‌های‌شان

نشان داده

می‌شود - نه

در جست‌وجوی

آرزویی دور و

رؤیایی و نه در

توهمی فانتزی از

جهان پیرامون

غرق می‌شوند.

میل آن‌ها به

ترسیم واقعیت

خودشان است و

آرزویی هم اگر

هست، کوچک و

واقعی خودش را

نمایان می‌سازد.



مخصوص به خود را پیدا می‌کنند و این جهانی است که ادبیات کودک رئالیستی به آن نیاز دارد.
«روزی معتادی را دیدم در زیرگذر و یک لگت زدم به‌اش و فرار کردم. اون روز من و دوستم خیلی ناراحت شدیم و سگی دید و دنبال‌مان کرد. من می‌دویدم و باز هم می‌دویدم و دوستم هم‌چنین. دوباره یک وحشی دنبال‌مان کرد

و باز هم خر دنبال‌مان کرد
و باز هم شتور دنبال‌مان کرد
و باز هم موتور دنبال‌مان کرد
و باز هم بابا دنبال‌مان کرد
و باز هم دو واژه ماشین دنبال‌مان کرد
و باز هم آسمان دنبال‌مان کرد.»

(حبیب ۱۶ ساله، زیرگذر، صفحه ۳۳)

شیطنتی که در این متن وجود دارد، به هیچ‌وجه در ادبیات کودک رئالیستی با محوریت کودکان کار، وجود نداشته است. این‌جاست که متن کودک می‌تواند برای نویسنده بزرگسال، راه‌گشا و راه‌نما شود و افق دید او را گسترده‌تر کند و کودک واقعی را به او بشناساند.

حذف خشونت، بدی، شرارت، بد و بیراه، فحش، جهان اعصاب‌خردی‌ها و تهدیدها و ترس‌ها، بزرگ‌ترین آسیبی است که باعث شده ادبیات کودک و نویسنده‌اش، لنگ‌لنگان به حرکتش ادامه دهد. به محض این‌که جمله‌ای خشن یا پایانی تلخ باشد یا جهانی سیاه تصور شود و یا اتفاقی هولناک باشد یا و مادری بددهنی کند، به سرعت از سوی تمام دست‌اندرکاران حوزه کودک حذف می‌شود. حالا این فرد می‌تواند ممیز وزارت ارشاد باشد یا ناشر دولتی و حتی خصوصی؛ چرا که می‌خواهد کتابش را به آموزش و پرورش بفروشد. می‌تواند معلم باشد که می‌گوید بچه با فحش خواندن بی‌تربیت بار می‌آید. می‌تواند روان‌کاو اجتماعی باشد که خشونت و حضورش در ادبیات را آسیب‌رسان به روان کودک می‌داند. می‌تواند نهاد خصوصی مرتبط با کودک باشد که همه چیز را صلح‌آمیز می‌خواهد و چشمش را بر همه دردها و ترس‌ها می‌بندد. می‌تواند حتی منتقد و پژوهشگر فرهیخته‌ای باشد که راوی کتاب «من و خارپشت و عروسکم» را کودک آسیب‌دیده و روان‌پریش می‌داند و خواندن این کتاب را برای خود کودک مناسب نمی‌داند و می‌گوید کسانی که با کودک در ارتباط‌اند، باید آن را بخوانند.

اما کتاب زیرگذر، این کلیشه‌ها و چارچوب‌ها را می‌شکند.

- شکستن کلیشه‌ی پدر دلسوز، پدر قهرمان که حامی کودکش است؛ پدری مهربان و فداکار که وقتی از کار برمی‌گردد، کودکش را در آغوش می‌کشد و با او بازی می‌کند:

«پسره گفت: سلام بابا»

آقای همزه نتونست جلوی خودش رو بگیره. سر پسره داد زد:

"توله‌سگا، تا این وقت شب کدوم گوری بودی؟"

پسره که خیلی از باباش می‌ترسید، گفت:

"راه دوره و صف اتوبوس شلوغ. تازه خیلی گشمنه!"

آقای همزه گفت: "غلط کردی! از محل کارت تا این‌جا یک قدم بیشتر نیست..."

بگو ببینم این همه وقت کدوم گوری بودی و چه غلطی می‌کردی؟"

(علی، صفحه ۱۷۰)

- شکستن کلیشه خانواده خوشبخت، فدایت شوم آقا، قربونت برم خانوم. پدر و مادری که یکدیگر را دوست دارند. خانواده‌ای که بجز عزیزم و جانم چیز دیگری به هم نمی‌گویند:

«مادرم نمی‌گذاشت صدای پرنده‌ها را بشنوم. صبح زود که بابام به سر کار می‌رفت، با

صدای بلند همه‌اش با بابام جر و بحث می‌کرد.



"مردم از بس جارو کردم شستم. انسانم تا اندازه‌ای تحمل داره. تو تا حالا کی رو دیدی که یک معلول را توی خونه نگه داره و ازش مراقبت کنه. تو می‌دونی که من به چه سختی لباسشو درمی‌ارم دست و صورتشو می‌شورم. چه جوری غذا می‌خوره. همه این کارها رو من می‌کنم همسایه‌ها داد و بی‌دادشون همه جارو گرفته. اون‌ها دوست ندارند که تو خونه‌ای که یک معلول دیوانه است، زندگی کنی. همین دیروز پسر آقای صبوری را ترسونده بود. من اصلاً نمی‌تونم جایی برم تا پامو از خونه بزارم بیرون، می‌بینم که یا دستشو سوزونده یا دسته گل به آب داده. دیروز که رفته بودم خرید، اینو از بست با پایه‌های چرخ‌زده شکسته بود. من به این جام رسیده!"

(نازنین ۱۱ ساله - احمد ۱۳ ساله، صفحه ۴۷ و ۴۸)

پایان‌های غم‌انگیز و جهان دردناک و خشونت‌آمیز، در سرتاسر نوشته‌ها دیده می‌شود. دیگر چارچوبی که جریان مسلط ادبیات کودک برای نوشته‌های کودک تعریف کرده «هماهنگی موضوع با کودک» است؛ یعنی موضوع داستان دغدغه کودک باشد و با این گفته، فقط نوشته‌های گل و بلبل و مسواک بزن دندونات پیدا بشه، مدرسه برو بیا بشین بچه‌های گلم، خانومم، دستمال من زیر درخت آلبالو، در این چارچوب جای می‌گیرند.

حالا می‌بینیم که زندگی و مرگ دو آدم معتاد و خیلی چیزهای دیگر که به نظر دغدغه‌های اصلی کودک نیستند، در این نوشته‌ها دیده می‌شود. این می‌تواند نمونه و شاهد خوبی باشد بر این ادعا که کودک می‌تواند به چیزهایی که در پیرامون و اجتماعش می‌گذرد، واکنش نشان دهد و فکر کند. می‌تواند بفهمد. چرا؟ چون یک انسان است.

«روزی روزگاری بود یک موتاد بود که همش سیگار و تیراک می‌کشید. یک روز یک مردی می‌رفت یک بار دید که موتاد در زیر گوذر اون‌جا نشسته و تیراک می‌کشید. این مرد رفت تا به او بگوید که تا با من بیاد جای امن برود مرد هر کاری می‌کردم مرد تیراکی اصلاً تکان نمی‌خورد برای این که این قطر تیراک و سیگار کشیده بود مورد. مرد زود رفت به آژانس زنگ زد و آژانس زود به زیرگوذر رسید مردنیم دانست که این مرد موتاد مورده! آقای دکتر گفت این مرد مورده. مرد گفت: چند وقت می‌شه مورده. آقای دکتر گفت: این مرد موتاد دو روز می‌شود مورده. آقای دکتر گفت تو برو و مرد رفت یک جایی قایم شد آقای دکتر مرد موتاد را انداخت دور این مرد او را یک‌جا چاله کند چالش کرد.»

(رمضان ۱۰ ساله، زیرگذر، صفحه ۱۵۲)

به راستی، اگر این متن را یک نویسنده بزرگسال برای کودک بنویسد، در ادبیات کودک قرارش می‌دهیم؟ آیا در چارچوب جای می‌گیرد؟ آیا نویسنده و متنش را حذف نمی‌کنیم؟ چرا این حذف اتفاق می‌افتد؟ وقتی کودک خودش به این مسئله فکر می‌کند و درباره‌اش می‌نویسد؟ شاید پاسخ این باشد: «این مسئله دغدغه عمومی تمام کودکان نیست.» اما مگر یک نویسنده این وظیفه را دارد که به عموم مخاطبان پاسخ بدهد؟ مگر هر کتاب چه قدر خواننده را باید پوشش بدهد؟ آیا ما از تمام نوشته‌هایی که لذت می‌بریم، دغدغه زیست‌مان است؟ یا شبیه به شخصیت آن‌هاییم؟ آیا فقط زنان عاشق‌پیشه از خواندن مادام بواری لذت می‌برند؟ یا فقط سوسک‌ها و سوسک‌شدگانند که مسخ کافکا را می‌خوانند؟ در پایان، شاید بهتر باشد کمی بامزه‌تر شویم. در کتاب «زیرگذر»، قصه‌ای است که به همه چیز می‌خندد؛ چیزی که در این مجموعه کم‌تر حضور دارد.

راوی داستان، کودکی است که درباره آقای سلامتی نامی صحبت می‌کند که در کوچه سوم می‌نشیند و پلاک خانه‌اش ۳ است. یک روز این بچه به آقای سلامتی سلام می‌کند، اما آقای سلامتی فحشش می‌دهد و می‌گوید: «پدر و مادر خودت ۳ هستن، جد و آبادت ۳ هستن.»

دو سه تا چک جانانه هم به بچه می‌زند. بعدها بچه می‌فهمد که این آقای سلامتی اعصابش خراب است و ۳ تا دختر دارد که نمی‌داند چه‌طور شوهرشان بدهد. برای همین، به عدد ۳ و ۳ شدن حساس است. اما دنیا هم با این آقای سلامتی سرلج دارد. اسم کوچه‌شان هم می‌شود کوچه سوم و آقای سلامتی پاک دیوانه می‌شود. در پایان داستان، طنز غمناکی وجود دارد:

«فرداش رنگ درشو (آقای سلامتی) عوض کرد. پلاک خوششو عوض کرد. اسم و فامیلشو

عوض کرد. اما هر چی زور زد نتوانست اسم قبرستان مان را عوض کند.»

آخر اسم قبرستان نشان هم ۳ بود.

(زیرگذر، صفحه ۴۲)

حذف جهان فانتزی

و رؤیایها تا آنجا

پیش می‌رود که

حیوان‌ها هم

حذف می‌شوند.

صحبت از

کرگدن‌های بستنی

دار و تمساحی که

زیربغلش می‌خارید،

نیست. حیوانی

هم اگر هست،

شدیداً به سمت

واقعیت متمایل

است. کفترها،

سره‌قناری‌ها،

موش‌ها و

سگ‌ها حیوانات

دست‌نوشته‌ها را

تشکیل می‌دهند؛

حیواناتی که دائم،

نگاه کودک ایرانی

با آن‌ها

گره خورده

است.